دموکراسی راه حل نیست: خاطرات من از بازرگان

ایزدی، علی محمد

من از مرحوم مهندس مهدی بازرگان چیزهای بسیار آموختم،امّا از جهت سیاسی موضوع مهمی که از آن مرحوم‏ آموختم کاربرد دموکراسی بود.من فهمیدم که:دموکراسی،یعنی‏ حکومت اکثریت،با قرآن سازگار نیست.چه‏گونگی به این نتیجه‏ رسیدم؟

اگر قبول داریم که بعد از انقلاب تاکنون وضع جامعه‏مان‏ ناهنجار و روز به روز بدتر شده؛اگر تعداد طلاق‏ها زیادتر،دزدی‏ و فحشاء و رشوه‏خواری و ناامنی گسترده‏تر،تورم شدیدتر و آتیه‏ی‏ جوانان تاریک‏تر شده است؛اگر قبول کنیم که اکثر این قبیل‏ ناملایمات اجتماعی،ریشه‏های اقتصادی دارند و اگر وضع‏ نابه‏سامان اقتصاد را اساسا ناشی از نبودن امنیت مالکیت و سرمایه‏گذاری و نتیجتا فرار سرمایه‏ها و مغزها از مملکت بدانیم و به همین علت افراد بااستعداد و کارآفرینان-به هر دلیلی باقی مانده‏ در کشور-را به جای اشتغال در مؤسسات تولیدی مفدی و سازنده، مشغول به کارهای بورس‏بازی و دلاّلی و رانت‏خواری ببینیم و علت‏ را ردیابی کنیم،می‏توانیم به وضوح مشاهده نماییم که این نهال‏ نامیمون با تصویب لایحه‏ی قانونی شماره‏ی 6738 مورخ‏ 26/3/1358 دولت موقت و تصاحب کردن کارخانجات بزرگ‏ مملکت به نام مدیریت،کاشته شد و بعد با تصویب و اجرای قانون‏ «حفاظت و توسعه‏ی صنایع ایران»به شماره‏ی 2266/7 مورخ‏ 25/4/1358 و مصادره‏ی کارخانجات و معادن بزرگ متعلق به 51 نفر از کارآفرینان مملکت در شورای انقلاب-بدون رسیدگی‏ موردی برای رعایت حق-درخت تنومندی گردید که سایه‏ی‏ سنگینش اجازه رشد و نمو به بخش خصوصی نداد،یعنی که‏ امنیت سرمایه‏گذاری که اولین و مهم‏ترین پیش‏نیاز توسعه‏ی‏ کارهای تولیدی در هر جایی از دنیاست،مطلقا از بین رفت و نتیجتا مملکت به وضع امروز افتاد.

در همان موقع مرحوم مهندس بازرگان با تصویب آن لایحه‏ شدیدا مخالفت نمود و با تمام وجود تلاش بسیار کرد که از انجام‏ چنین کاری که خواسته‏ی جوّ قوی چپ‏گرایی در مملکت بود، جلوگیری کند.یکی از همان روزها که بحث داغ مصادره‏ی‏ کارخانجات در کابینه مطرح بود در یکی از اتاق‏های نخست‏وزیری، مرحوم بازرگان با چند نفر از وزرایی که اصرار زیادی برای به‏ تصویب رساندن هرچه زودتر آن لایحه داشتند،صحبت می‏کرد و مثل همیشه با متانت برای آن‏ها استدلال می‏نمود که این کار نه از نظر اقتصادی صحیح است و نه از نظر شرعی مقبول.ولی در آن‏ جو سنگین چپ‏گرایی مملکت چیزی که گوش شنوا نداشت،دلایل‏ منطقی و مباحث شرعی و عقلی بود.خوب به خاطر دارم که مرحوم‏ بازرگان درحالی‏که مستأصل شده بود،هر دو دست خود را به‏ آسمان بلند کرد و گفت:

«نکنید،نکنید.اموال مردم را مصادر نکنید.خدا را خوش‏ نمی‏آید.»

بلی،با این که قویا و با تمام وجود،مخالف این امر بود،ولی‏ چون اعتقاد شدیدی به دموکراسی و احترام عمیقی به رأی اکثریت‏ داشت،تسلیم نتیجه‏ی رأی اکثر وزرا شد.این پیشامد مانند جرقه‏یی‏ در مغز من کار کرد و نسبت به صحت دموکراسی که تا آن موقع‏ برایش احترام زیادی قائل بودم،در من تردید به وجود آورد و تدریجا دانستم که در برابر محکمات قرآن،اجرای رأی اکثریت بی‏معنی و نقض غرض است،یعنی اگر واقعا قرآن را حقّا کلام خدا می‏دانیم، نمی‏توانیم به نام دموکراسی و رأی اکثریت حلال‏های خدا را حرام و حرام‏های خدا را حلال نماییم.اگر چنین کنیم:«بما انزل اللّه» حکم و عمل نکرده‏ایم و بدین ترتیب به عبارت آیات 44،45 و 47 سوره‏ی مائده،کافریم،ظالمیم و فاسقیم.فکر نمی‏کنم هیچ مؤمنی‏ به هیچ قیمتی حاضر باشد که از نظر الهی کافر،ظالم و یا فاسق‏ قلمداد شود.

امروز بعد از ربع قرن که از انجام آن عمل غیر الهی یعنی‏ مصادره‏ی اموال می‏گذرد،اثرات خانه خراب‏کن آن را در جامعه‏مان‏ با تمام وجود حس می‏کنیم و بدین ترتیب با تجزیه‏ی عینی‏ می‏فهمیم که چرا خداوند حکیم و علیم قویا از ما خواسته است که‏ فقط«بما انزل اللّه»حکم و عمل کنیم.

به هر تقدیر این فکر که رأی اکثریت نمی‏تواند،محکمات قرآن‏ را لغو کند،تدریجا در من قوت گرفت و بعدها آن را ضمن مقاله‏یی‏ در سمینار«دین و حکومت»که در انجمن اسلامی مهندسین در تیرماه 1374 در تهران برگزار شده بود،ارائه دادم.

بلی صحیح است که در قرآن

«و شاورهم فی الامر»

و

«امرهم‏ شوری بینهم»

آمده و سفارش به مشورت شده است،ولی اولا در مورد اجرای خواسته‏یی از اکثریت که مغایر«بما انزل اللّه»است، اجازه‏یی صادر نشده و ثانیا در همان آیه‏یی که خداوند به پیامبر دستور مشورت کردن را داده است،تصمیم نهایی و قصد به اجرا را با توکل به خدا،به عهده‏ی خود پیامبر گذاشته،نه با رأی و نظر اکثریت مورد مشورت قرارگرفتگان.ملاحظه کنید می‏فرماید:

«به سبب رحمت خداست که تو به آن‏ها این‏چنین خوش‏خوی و مهربان هستی.اگر تندخو و سخت‏دل می‏بودی،از گرد تو پراکنده‏ می‏شدند،پس بر آن‏ها ببخشای و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد انجام کار کردی،بر خدای‏ توکل کن که خدا توکل‏کنندگان را دوست دارد.»(آل عمران(3):159)

ثالثا قرآن هیچ جا تعریف و تمجیدی از اکثریت و مقبولیت آن‏ نکرده،برعکس بیش‏تر عبارت

«اکثرهم لا یعقلون»

را به‏طور کلی‏ برای تمام مردم و حتای در یک مورد در سوره‏ی حجرات(49)آیه‏ی‏ 4،این عبارت را برای مؤمنین به کار برده است و در آیه‏ی زیر صراحتا پیامبر را از پیروی اکثریت روی زمین(یعنی اکثریت به طور عام)بر حذر داشته است.می‏فرماید:

و کلام پروردگار تو در راستی و عدالت،به حدّ کمال است. هیچ کس نیست که یارای دگرگون کردن سخن او را داشته است و اوست شنوا و دانا.اگر از اکثریتی که در زمین‏اند،اطاعت کنی،تو را از راه خدا گمراه سازند،زیرا جز از پی گمان نمی‏روند و جز به دروغ‏ سخن نمی‏گویند.»(انعام(6):115-116)

در جنگ احد که معروف است حضرت محمد(ص)رأی‏ اکثریت را که خلاف رأی خودشان بود،پذیرفتند و در قضیه‏ی‏ تعیین حکم برای فیصله دادن جنگ صفین که حضرت علی(ع) تصمیم را به نظر اکثریت گذاشتند،خوب می‏دانیم که هیچ‏کدام‏ خوش‏عاقبت نبودند.

در طول حیات کوتاه خودمان هم عملا دیده‏ایم که اکثریت- حتا در جوامع پیشرفته-همیشه و در تمام موارد الزاما راه صحیح را نرفته‏اند و نمی‏روند.کما این که در آلمان،فاشیست‏ها به رهبری‏ هیتلر به راه صحیح نرفتند و کمونیست‏ها در کشورهای‏ فتح‏شده‏شان به راه صحیح نرفتند و امروز هم امریکاییان با پیروی‏ از پرزیدنت بوش به راه صحیح نمی‏روند.

کریم پورشیرازی‏ و دربار122

در ماهنامه‏ی حافظ شماره‏ی پانزدهم(خرداد 1384) مقاله‏یی درباره‏ی امیر مختار کریم پورشیرازی،مدیر روزنامه‏ی‏ شورش،که پس از کودتای 28 مرداد به دستور اشرف پهلوی‏ او را در روز چهارشنبه سوری در زندان آتش زدند،چاپ شده‏ بود و برادر نامبرده(دکتر محمد رضا کرمی‏پور)در مقام دفاع از او مطالبی نوشته بود.لازم به گزارش است که دربار در اوج‏ اقتدار دکتر مصدق در 15/10/1330 طی«عریضه»یی در پاسخ دکتر مصدق که خواستار پرداخت حقوق کریم‏ پورشیرازی از شرکت بیمه شده بود،این روزنامه‏نگار پرخاشگر را به اشاعه‏ی اکاذیب متهم کرده است.نامه‏ی مذکور را عینا برای مطالعه‏ی خوانندگان مجله تقدیم می‏دارم.

توضیح آن‏که کریم‏پور برای این که از نشر روزنامه‏اش درآمد چندانی نداشت،پیش از به روی کار آمدن دکتر محمد مصدق، رییس دفتر شرکت بیمه‏ی ایران شد.دربار،این انتصاب را نوعی ترویج و تأیید و کمک مالی از سوی دولت به این‏ روزنامه‏نگار تند می‏دانست که روزنامه‏اش سراسر هجو و فحش‏ و ناسزا به دربار و بیرون از عفت قلم و نزاکت روزنامه‏نویسی‏ بود و چون قوه‏ی قضاییه در دوران زمامداری زنده‏یاد دکتر مصدق،همه‏ی روزنامه‏نگاران را آزاد گذاشته بود،دربار در مقام‏ قطع حقوق این روزنامه‏نگار برآمد؛امّا دکتر مصدق به این‏ دلیل که اشتغال کریم‏پور در شرکت بیمه،مسبوق به تصمیمات‏ اداری پیش از نخست‏وزیری او بوده است،جلو کریم‏پور را که‏ در نزاع دربار و مصدق حامی مصدق بود،نگرفت.ح.ا.